

اختلافات امام غزالی با امام شافعی در اصول فقه

محمد عادل ضیائی،^۱ مصطفی ذوالفقارطلب،^۲ جلال جلالی زاده،^۳ جهانگیر محمدی^۴
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۲۰)

چکیده

محمد غزالی که از اصولیان برجسته شافعی مذهب به شمار می‌رود، با وجود آنکه تقید خود به اصل مذهب شافعی را حفظ کرده، در برخی مسایل اصولی با رئیس مذهب خویش، شافعی اختلاف نظر دارد. مهمترین این موارد به شرح زیر است: در حالی که شافعی مفهوم مخالف را حجت می‌داند، غزالی به عدم حجیت آن و در واقع به نداشتن مفهوم برای آن قایل است. در موضوع نسخ، غزالی همانند اکثر اصولیان بر این باور است که امکان نسخ قرآن با سنت متواتر و نیز نسخ سنت با قرآن وجود دارد، ولی شافعی معتقد است که قرآن توسط قرآن و سنت توسط سنت نسخ می‌شود. اختلاف دیگر آنها در حجیت قول صحابی است، بدین گونه که مطابق قول قدیم شافعی قول صحابی، حجت است، در حالی که غزالی قول صحابی را حجت نمی‌داند. بررسی آراء و استدلالات اقوال آنها نشان می‌دهد که در موضوعات فوق، رأی راجح، حجیت مفهوم مخالف، جواز نسخ قرآن به سنت و سنت به قرآن و عدم حجیت قول صحابی است. بر هریک از این اختلاف نظرهای اصولی، آثار فقهی مترتب است که در دیدگاههای فقهی شافعی و غزالی انعکاس یافته است.

کلیدواژه‌ها: شافعی، محمد غزالی، اصول فقه، مفهوم مخالف، نسخ، قول صحابی.

۱. دانشیار دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) / ziaey@ut.ac.ir

۲. استادیار دانشگاه تهران / zolfaghar49@ut.ac.ir

۳. استادیار دانشگاه تهران / jalalizadeh@ut.ac.ir

۴. دکترای فقه شافعی دانشگاه تهران / monib1387@yahoo.com

طرح مسئله

دانش اصول فقه از جمله علمی است که توسط دانشمندان مسلمان بنا نهاده شد و ارتباط دقیق و تنگاتنگی با دانش فقه دارد. علم اصول گرچه از حیث پیدایش تقریباً همزاد دانش فقه است، اما از حیث تدوین، متأخر از آن است. با وجود آنکه برخی پیشینیان اثری در اصول فقه را به ابویوسف فقیه حنفی مذهب (متوفی ۱۸۲ق) نسبت داده‌اند^۵ (خطیب بغدادی، ۱۳۴۹ق، ۲۴۵/۱۴)، اما بی‌تردید کهنترین اثر به‌جای‌مانده و مدون از دانش اصول، کتاب «الرساله» تدوین محمد بن ادريس شافعی (۱۵۰-۲۰۴ق) مؤسس مذهب شافعی است که نخستین تقریر آن در حدود سال ۱۹۶ق در عراق صورت گرفته است و به همین خاطر است که بسیاری شافعی را مدون علم اصول نامیده‌اند (اسنوی، ۱۴۰۷ق، ۴۵؛ هیتو، ۱۴۲۱ق، ۱۵۰).

شافعی علاوه بر «الرساله» تألیفات اصولی دیگری چون «ابطال الاستحسان»، «جماع العلم»، «اختلاف الحدیث» و «کتاب القیاس» را به رشته تحریر درآورده و به بیان دیدگاههای اصولی خویش پرداخته است. دیدگاههای اصولی ایشان مورد توجه و عنایت دانشمندان بسیاری قرار گرفته و نقد و بررسی و تأیید و رد شده است. از آن جمله ابوبکر صیرفی، ابوالولید نيسابوری، قفال شاشی کبیر و ابومحمد جوینی به شرح الرساله پرداختند و ابن سريج، ابوبکر بن منذر و ابوالحسن اشعری در اثبات قیاس نوشتند و داود ظاهری و ابن حزم ظاهری به انکار قیاس پرداختند.

یکی از اصولیانی که در ضمن بیان دیدگاههای خویش به بررسی آراء اصولی شافعی پرداخته، محمد غزالی فقیه و اصولی شافعی مذهب (۴۵۰-۵۰۵) است. ایشان با وجود آنکه از حیث فقهی یک فقیه مقید به مذهب شافعی است و خود را مجتهد صاحب مذهب نمی‌داند و معتقد است که زمانه می‌تواند بدون مجتهد مستقل باشد (حصنی، ۱۴۲۸ق، ۶۰۰)، اما در

۵. گروهی معتقدند با وجود آنکه کتاب «ادب القاضی» ابویوسف کتاب اصولی نیست، اما با توجه به بعضی مطالب آن، شاید منظور برخی پیشینیان از انتساب در زمینه اصول فقه همین کتاب باشد (ر.ک: پاکتچی، ۱۳۷۹ش، ۲۹۱/۹). نظر گروهی هم آن است که کتابهایی که ابن ندیم در الفهرست (ابن ندیم، بی‌تا، ۲۸۸) تحت عناوین «اختلاف الامصار» و «الرد علی مالک بن انس» به ابویوسف نسبت داده ممکن است حاوی مطالب اصولی بوده باشند (ر.ک: شافعی، ۱۴۳۵ق، ۲۲۲). علاوه بر این، به شاگرد دیگر ابوحنیفه، محمد بن حسن شیبانی (متوفی ۱۸۹ق) کتابی در اصول فقه نسبت داده شده است (ر.ک: ابن ندیم، بی‌تا، ۲۵۸).

برخی مسائل اصولی، با دیدگاههای امام مذهب خویش مخالفت نموده و برای ضعف دیدگاههای شافعی و قوت آراء خویش استدلال کرده است. اکنون این سؤال مطرح است که اولاً این موارد مخالفت کدامند؟ ثانیاً استدلالهای طرفین کدام است؟ و ثالثاً آیا اثر عملی بر این اختلافات مترتب می‌شود؟ یا اینکه صرفاً یک اختلاف نظر تئوری و علمی است که آثار فقهی به دنبال ندارد؟ در این پژوهش سعی بر آن است با تتبع و تدقیق در آراء اصولی شافعی و غزالی، اولاً اختلافات اصولی آنها تبیین گردد؛ ثانیاً استدلال هر کدام از آنها بیان شود؛ ثالثاً مشخص گردد که رأی راجح کدام است؛ رابعاً به ثمره اختلاف فقهی برآمده از تفاوت دیدگاه اصولی آنها اشاره شود.

بررسی اولیه موارد اختلافی شافعی و غزالی در مباحث اصولی نشان می‌دهد که این موارد اختلافی، در زمینه‌های زیر است:

مفهوم مخالف و حجیت آن، نسخ و به‌ویژه در مبحث نسخ قرآن با سنت و سنت با قرآن، قول صحابی، مکلف بودن سکران، دلالت امر مجرد از قراین، عموم مشترک، تخصیص عام با قیاس، عموم مقتضی، دلالت امر معلق به صفت یا شرط یا سبب (ر.ک: شافعی، ۱۴۳۳ق، ۲۳۵/۵؛ غزالی، ۱۴۳۵ق، ۸۱/۱ و ۷/۲ و ۱۳۲ و ۱۳۴؛ زرکشی، ۱۴۱۴ق، ۴۶/۲؛ ابن‌فراء، ۱۴۱۴ق، ۵۱۳/۲؛ باجی، ۱۴۰۷ق، ۹۲/۱؛ آمدی، ۱۹۸۶م، ۳۱۳/۲).

با وجود آنکه مباحث اصولی که در آن غزالی با شافعی به مخالفت پرداخته تا حدودی زیاد است و از حیث تئوری نیز می‌توان آثار فقهی برای این اختلافات اصولی متصور بود، اما در عمل در بسیاری از موارد با وجود اختلاف نظر اصولی، اختلاف نظر فقهی میان غزالی و شافعی وجود ندارد. به عنوان مثال در بحث تکلیف سکران، شافعی معتقد است که سکران مکلف است و قلم از او برداشته نمی‌شود و در تمام تصرفاتی که انجام می‌دهد مؤاخذه می‌شود و بنابراین طلاق او واقع می‌شود (شافعی، ۱۴۳۳ق، ۲۳۵/۵). غزالی نیز در این زمینه قائل به وقوع طلاق سکران است، ولی دلیل وقوع آن را نه از باب مکلف بودن سکران، که از جهت ربط اسباب به مسببات می‌داند، زیرا معتقد است که ایقاع طلاق از جانب سکران سببی است که حکم طلاق بر آن مترتب می‌شود (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۱۱۱). بنابراین گرچه شافعی و محمد غزالی در تکلیف سکران (که یک بحث اصولی است) با هم اختلاف نظر دارند

و انتظار می‌رود که در نتایج فقهی، این اختلاف نظر مشاهده گردد اما به دلیلی دیگر، اختلاف- نظر فقهی ندارند و در زمینه وقوع طلاق سکران که یکی از فروع، بحث تکلیف سکران است از جهت فقهی اتفاق نظر دارند.

با توجه به توضیحات فوق، از میان موارد اختلافی غزالی و شافعی در مباحث اصولی، صرفاً مباحثی در این مقاله بررسی شده است که اولاً اهمیت بیشتری داشته‌اند و ثانیاً آثار فقهی بر آنها مترتب شده است.

مفهوم مخالف

مفهوم از نظر لغوی اسم مفعول از فهم است و زمانی گفته شود: «فهمتُ الشيء»، یعنی آن چیز را شناختم و وقتی گفته می‌شود آن سخن را فهمیدی، زمانی است که معنایش را تصور کنی (ازهری، بی تا، ۱۷۷/۶).

مفهوم در اصطلاح علم اصول فقه عبارت است از: آنچه که لفظ بر آن دلالت کند و در محل نطق نباشد که شامل مفهوم موافق و مفهوم مخالف هم می‌شود (انصاری، ۱۴۱۳ق، ۸۰). علمای اصول، مفهوم مخالف را بدین صورت تعریف کرده‌اند: اثبات نقیض حکم منطوق برای مسکوت است (زرکشی، ۱۴۱۴ق، ۳/۹۶) و به عبارت دیگر در مفهوم مخالف، مدلول لفظ در محل سکوت مخالف مدلول آن در محل نطق است (آمدی، ۱۹۸۶م، ۳/۸۸). بنابراین مفهوم مخالف برخلاف مفهوم موافق که از روح و مفاد نص استنباط می‌گردد و همواره حکم آن مطابق با حکم منطوق است، بر ثبوت نقیض حکم منطوق برای مسکوت‌عنه دلالت می‌کند و از این رو می‌توان گفت مفهوم مخالف از دو جهت با مفهوم موافق متفاوت است:

جهت اول: مفهوم مخالف با منطوق نص، دو حکم متضاد هستند که ذیل عنوان یک نوع از انواع حکم شرعی تکلیفی یا وضعی، جمع نخواهند شد. بنابراین هرگاه حکم یکی از آن دو جایز باشد، حکم دیگری ممنوع خواهد بود و اگر حکم یکی از آن دو صحیح باشد حکم دیگری باطل خواهد بود، در حالی که حکم منطوق و مفهوم موافق همواره از یک نوع است.

جهت دوم: مفهوم مخالف با منطوق نص در اساس با هم اختلاف دارند. اصلی که پایه و اساس مفهوم موافق به شمار می‌آید این است که مفهوم موافق، روح، معنا و معقول نص است، ولی اساس و پایه مفهوم مخالف، تخلف یک قید معتبر در منطوق است، بنابراین اساس مفهوم مخالف قیودی است که در عبارت نص وارد شده‌اند که بعضی از آنها به‌مثابه شرط برای

تطبیق منطوقی است که الفاظ نص بر آن دلالت دارد، به نحوی که هرگاه آن شرط تحقق یابد حکم هم تحقق خواهد یافت و هرگاه شرط، تحقق نیابد حکم واجب‌التطبیق، نقیض منطوق یا حداقل، حکمی، مخالف با منطوق خواهد بود.

۱. حجیت مفهوم مخالف

شافعی معتقد است که مفهوم مخالف حجت است (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۴۱۴). مالک، ابن حنبل، اشعری و گروهی از متکلمین و ابو عبید و گروهی از اهل لغت نیز قائل به آن هستند که مفهوم مخالف حجت است (آمدی، ۱۹۸۶م، ۸۰/۳)؛ پس نظر جمهور علمای اصول بر این است که مفهوم مخالف، حجت است؛ یعنی بر فقیه لازم است که در حالت تحقق قید وارد شده در نص، به منطوق نص عمل کند و در صورت تخلف قید از نص، به مفهوم مخالف آن عمل کند.

جمهور اصولیان از جمله شافعی در حجیت مفهوم مخالف به دلایل ذیل استدلال کرده‌اند: الف) مرسوم در اسلوب زبان و عرف محاوره عربی در استعمال عبارات و جملات چنین است که تقيید حکم به شرط یا وصف یا تحدید آن به غایت و عدد، بر ثبوت حکم بر منطوق آن با وجود قید و بر انتفای حکم، در صورت انتفای قید دلالت دارد و همین امر نیز از این گونه تعبیرات به ذهن متبادر می‌شود.

ب) هرگاه شارع در نص، قیدی را بیاورد که آن قید دارای مفهوم مخالف نباشد یا از آن فایده مشخص دیگری برداشت نگردد، آن قید عبث و بیهوده خواهد بود، در حالی که نصوص شرعی و کلام شارع از آن منزّه است (همان، ۱۴۵/۲).

ج) آیه شریفه: «اسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» چه برای آنان آمرزش بخواهی، چه آمرزش نخواهی [یکسان است]؛ اگر هفتاد بار برای آنان آمرزش بخواهی، خداوند هرگز آنان را نخواهد آمرزید» (توبه، ۸۰). در این آیه، لفظ «سبعین» دارای مفهوم مخالف است (آمدی، ۱۹۸۶م، ۸۴/۳)؛ زیرا رسول خدا ﷺ نیز آیه مذکور را دارای مفهوم مخالف دانسته و فرموده‌اند: «خداوند مرا برگزید و بیشتر از هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۲۱ق، ۲۶۰/۸).

در مقابل، غزالی معتقد است که مفهوم مخالف حجت نیست. ایشان بعد از ذکر مقدمه‌ای از مفهوم مخالف و اقوال علما درباره آن در کتاب المستصفی می‌گوید: «گروهی از متکلمین

مانند قاضی [ابوبکر باقلانی] و گروهی از فقها از جمله ابن شریح می‌گویند: مفهوم مخالف حجت نیست و نظر ما هم همین است» (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۴۱۴).

غزالی و طرفداران دیدگاه او در اثبات عدم حجیت مفهوم مخالف به دلایل زیر استناد جسته‌اند:

الف) خداوند متعال بعضی از امور را با ذکر بعضی اوصاف در قرآن بیان می‌کند و سپس احکامی را به آنها وابسته می‌کند و تخصیص آنها به آن اوصاف موجب حکم مخالف آن اوصاف نمی‌گردد؛ مانند آیه شریفه: «لَا تَأْكُلُوا الرِّبْوَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً: ربا را چند برابر مخورید» (آل عمران، ۱۳۰)؛ در حالی که خوردن ربا در هیچ حالتی درست نیست اگرچه چند برابر هم نباشد. در جایی دیگر می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ: و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید» (اسراء، ۳۱) نهی از کشتن اولاد را به حالت ترس تخصیص داده است، ولی با این وجود، در هیچ حالتی کشتن اولاد جایز نیست (جصاص، ۱۴۱۴ق، ۲۹۶/۱).

ب) در زبان عرب کلمه‌ای که بر دو معنی متضاد دلالت کند وجود ندارد، پس اگر در «فی الغنم السائمة زکاة» (ابوداود سجستانی، ۱۴۳۰ق، ۱۶/۳) دلالت بر نفی زکات از حیواناتی که علف می‌خورند کند پس یک لفظ بر دو معنی متضاد دلالت می‌کند و آن ممتنع است (آمدی، ۱۹۸۶م، ۹۳/۳).

ج) در بسیاری از نصوص شرعی که بر حکم وقایع مقید دلالت دارند، همین حکم در وقایعی که این قید در آنها وجود ندارد هم‌چنان ثابت است؛ مانند قصر نماز به شرط ترس، که قصر نماز در حالت انتفاء ترس نیز ثابت است و این بر قطعی نبودن عمل به مفهوم مخالف دلالت دارد.

با توجه به دلایل ارائه‌شده، رأی راجح، نظر شافعی و جمهور است؛ زیرا هرگاه شارع در نص، قیدی را بیاورد که آن قید دارای مفهوم مخالف نباشد یا از آن فایده مشخص دیگری برداشت نگردد، آن قید عبث و بیهوده خواهد بود، در حالی که نصوص شرعی و کلام شارع از آن منزّه است.

بر اختلاف نظر اصولی فوق‌الذکر، اختلافات فقهی زیادی مترتب می‌شود که به عنوان مثال به مورد زیر اشاره می‌شود:

شافعی از حدیث نبوی: «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَلْتَيْنِ لَمْ يَحْمَلِ الْخَبْثَ» (ابوداود سجستانی، ۱۴۳۰ق، ۴۸/۱) چنین استنباط کرده است که اگر نجاستی در آب کمتر از قلتین بیفتد و رنگ و بوی آن هم تغییر نکند، آن آب نجس می‌شود (شافعی، ۱۴۳۳ق، ۱۷/۱)؛ در حالی که غزالی به نجاست این آب معتقد نیست (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۱/۱۲۰).

۲. مفهوم صفت

مفهوم مخالف انواع مختلفی دارد که در این جا به انواعی از آن که شافعی و غزالی در مورد حجیت آنها اختلاف دارند اشاره می‌شود:

صفت عبارت است از هرگونه وصف یا حالتی که بتواند محل حکم را مقید گرداند و در حکم مورد اعتنا و اعتبار قرار گیرد، به‌گونه‌ای که به هنگام وجود، آن وصف یا اوصاف در تطبیق آن حکم مؤثر باشند و به هنگام انتفاء آن وصف یا اوصاف، مخالف یا نقیض آن حکم بر مصادیق تطبیق شود، به‌نحوی که اگر منطوق در صورت انتفاء آن وصف یا اوصاف هم‌چنان ثابت بماند، معلق‌شدن حکم بر آن صفت یا اوصاف خالی از فایده باشد (شوکانی، ۱۴۲۱ق، ۷۷۲)؛ خواه یک نعت نحوی باشد مانند: «فِي الْغَنَمِ السَّائِمَةُ زَكَاةٌ» که قید در اینجا «السَّائِمَةُ» است و نعت نحوی است، یا مضاف باشد مانند: «فِي سَائِمَةِ الْغَنَمِ زَكَاةٌ» (ابوداود سجستانی، ۱۴۳۰ق، ۱۶/۳) که قید در اینجا «سائمه» و مضاف است، یا مضاف‌الیه باشد مانند: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظَلَمٌ» که قید در اینجا «الغنی» و مضاف‌الیه است، یا ظرف زمان باشد مانند: «مَنْ ابْتِاعَ نَخْلًا بَعْدَ أَنْ تَوْبَرَتْهَا لِلْبَائِعِ إِلَّا أَنْ يَشْتَرِيهَا الْمَبْتَاعُ» (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۲۱ق، ۵۷۳/۴) که قید، «بعد آن توبر» است و «بعد» ظرف زمان است، یا ظرف مکان است مانند: «بِيعَ فِي مَكَانٍ كَذَا» و ظرف مکان است، یا حال است مانند: «وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا» که قید، «اسرافاً» است، یا جار و مجرور است مانند این حدیث پیامبر ﷺ: «لَا تَنْكَحِ الْمَرْأَةَ عَلَى عَمَتِهَا وَلَا عَلَى خَالَتِهَا» (نوی، ۲۰۰۱م، ۱۹۰/۵) که قید، «علی عمته‌ها و علی خالته‌ها» جار و مجرور است، یا بدل بعض است مانند: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد» (آل عمران، ۹۷) که قید، «مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» و بدل بعض است.

برای مثال درباره حدیث نبوی «فِي الْغَنَمِ السَّائِمَةُ زَكَاةٌ» (ابوداود سجستانی، ۱۴۳۰ق، ۱۶/۳) کسانی که قائل به حجیت مفهوم صفت هستند معتقدند که گوسفند غیر سائمه (معلوف)

زکات ندارد، در حالی که کسانی که قائل به عدم حجیت مفهوم صفت هستند، چنین حکمی را از حدیث فوق‌الذکر ثابت نمی‌دانند.

شافعی قائل به حجیت مفهوم صفت است (آمدی، ۱۹۸۶م، ۶۸/۳). مالک، ابن‌حنبل، ابوالحسن اشعری، گروهی از متکلمین، ابو عبید و گروهی از اهل لغت نیز معتقد به حجت بودن مفهوم صفت هستند (همان‌جا).

شافعی و طرفداران حجیت مفهوم صفت در اثبات قول خویش به ادله زیر استناد کرده‌اند:

الف) افاده مقیدشدن حکم به صفت و نفی حکم در زمانی که صفت نباشد، فایده زیادی دارد، به دلیل آنکه در این صورت مفید دو امر است؛ یکی اثبات حکم مذکور زمانی که متصف به صفت باشد و دوم نفی حکم از مسکوت‌عنه زمانی که صفت منتفی باشد، اما زمانی که مفهوم صفت حجت نباشد مفید یک امر است و آن اثبات حکم مذکور زمانی که همراه صفت باشد و شکی نیست که افاده دو امر بهتر از افاده یک امر است (ایجی، ۱۴۲۱ق، ۲۵۷).

ب) تعلیق به صفت مانند تعلیق به علت است، زیرا تعلیق حکم به چیزی که وصف شده، بر علیت وصف برای آن حکم دلالت می‌کند و تعلیق به علت، مقتضای نفی حکم است، در زمانی که آن علتی که حکم به آن معلق است منتفی باشد، زیرا حکم، وجوداً و عدماً وابسته و معلق به علت است (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۴۲۰).

ج) ائمه لغت می‌گویند مفهوم صفت حجت است و یکی از آنها شافعی است و اصمعی نیز مفهوم صفت را حجت می‌داند و می‌گوید این حدیث پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «مطل الغنی ظلم» دلالت می‌کند بر اینکه کسی که ثروتمند نیست و قرض را به تأخیر بیندازد ظلم نیست (همان، ۴۱۶).

در مقابل، غزالی بر آن است که مفهوم صفت حجت نیست (همان، ۴۲۲) و هم‌چنین آمدی از شافعیه معتقد است که مفهوم صفت حجت نیست (آمدی، ۱۹۸۶م، ۶۸/۳).

غزالی و طرفداران عدم حجیت مفهوم صفت به دلایل زیر استناد جسته‌اند:

الف) اگر تقیید حکم به صفت بر نفی دلالت می‌کرد، یک کلمه بر دو چیز متضاد دلالت می‌کرد، پس «فی الغنم السائمة زکاة» که دلالت می‌کند بر وجوب زکات در گوسفندانی که در بیرون می‌چرند، اگر دلالت کند بر نفی زکات از گوسفندانی که علف می‌خورند، این یک لفظ بر دو چیز که ضد هم هستند دلالت می‌کند و در زبان عرب کلمه‌ای نیست که بدین صورت بر دو امر متضاد دلالت کند (همان، ۹۳/۳).

ب) در حکمی که معلق به صفت باشد، درست است به نفی حکم به غیر آن صفت تصریح شود؛ مثلاً جایز است گفته شود: «فی الغنم السائمة زکاة و لا زکاة فی الغنم المعلوفة منها». پس اگر تعلیق حکم به صفت دلالت کند بر نفی حکم از غیر آن صفت، پس نیاز به عبارت دوم در جمله گفته شده نیست، یعنی «و لا زکاة فی المعلوفة»؛ به دلیل اینکه فایده‌ای در آن وجود ندارد (همان، ۹۲/۳).

مقایسه دو دیدگاه فوق و ادله آنها نشان می‌دهد که رأی راجح نظر شافعی و جمهور است؛ زیرا مقیدشدن حکم به صفت و نفی حکم در زمانی که صفت نباشد، فواید زیادی دارد؛ از آن جمله، مفید دو امر است یکی اثبات حکم مذکور زمانی که متصف به صفت باشد و دوم نفی حکم از مسکوت‌عنه زمانی که صفت منتفی باشد، اما زمانی که مفهوم صفت حجت نباشد مفید یک امر است و آن اثبات حکم مذکور زمانی که همراه صفت باشد و شکی نیست که افاده دو امر بهتر از افاده یک امر است.

نسخ

واژه «نسخ» در لغت به معنای «ازاله» و «ازبین بردن» است. این واژه به معانی دیگری چون نقل از مکانی به مکان دیگر، باطل کردن چیزی و جایگزین نمودن چیز دیگر به جای آن به کار می‌رود. ابن فارس افزون بر معنای مزبور، نسخ را به معنای دگرگون شدن چیزی به چیز دیگر دانسته است.

نسخ در اصطلاح دارای دو معنای مشهور است:

الف) عبارت است از بیان انتهای غایت یک حکم شرعی به وسیله حکم شرعی دیگری که بعد از آن آمده است و معنای انتهاء، این است که حکمی که منسوخ شده، نزد خداوند محدود به غایتی بوده و با رسیدن به آن غایت، حکم به پایان می‌رسد (سبکی، ۱۴۰۴ق، ۵۴۸/۲).

ب) عبارت است از برداشتن یک حکم شرعی به وسیله دلیل شرعی دیگری که متأخر از آن است (ایچی، ۱۴۲۱ق، ۱۸۵). غزالی می‌گوید: نسخ خطابی است که دلالت می‌کند بر برداشتن حکم ثابتی که قبلاً با خطاب دیگری آمده، به صورتی که اگر حکم اخیر نبود، حکم قبلی ثابت می‌ماند (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۱۴۳).

مجموع این تعاریف بیانگر آن است که نسخ به وسیله خطاب شارع صورت می‌گیرد و شارع هم خداوند متعال است و نسخ با کلام غیر خدا حاصل نمی‌شود، اما فعل پیامبر ﷺ که گاهی دلالت بر نسخ می‌کند، آن فعل دلیل بر وجود خطایی است از طرف خداوند که دلالت بر برطرف کردن حکم قبلی است و خطایی که دلالت بر نسخ بکند، از طرف خود پیامبر ﷺ صادر نمی‌شود.

منسوخ نیز حکم شرعی است که قبلاً آمده و شامل امر و نهی و خبری که متضمن امر و نهی باشد، می‌شود و از طریق نص، فحوا و مفهوم کلام ثابت می‌شود، بنابراین ابطال آنچه از طریق عقل به صورت اصل برائت و اصل اباحه قبل از آمدن شرع یا با عرف جاهلیت و احکام وضعی ثابت شده است، نسخ گفته نمی‌شود و واجب کردن عبادت‌هایی که در جاهلیت وجود نداشته و حرام کردن اموری که در جاهلیت وجود داشته، مانند شرب مسکرات و عادت تبنی (کسی را به پسری پذیرفتن) یا ازدواج با زن پدر بعد از طلاق دادنش، جزو نسخ به شمار نمی‌آید؛ زیرا آنچه جزو رسوم جاهلیت بوده، حکم شرعی محسوب نمی‌شود تا نسخ شده باشد.

نسخ به اعتبارات مختلف به انواع گوناگونی تقسیم می‌شود که در اینجا تنها به انواع مورد اختلاف میان شافعی و غزالی پرداخته می‌شود:

۱. نسخ سنت با قرآن

جمهور علماء و از آن جمله غزالی نسخ سنت با قرآن را جایز می‌دانند (همان، ۱۶۳)، ولی شافعی نسخ سنت با قرآن را جایز نمی‌داند. شافعی می‌گوید: قرآن و سنت، یکدیگر را نسخ نمی‌کنند، بلکه هر کدام، دو منبع مستقل هستند و تنها احکام خود را می‌توانند نسخ کنند (شافعی، ۱۴۳۵ق، ۱۳۲).

غزالی می‌گوید: نسخ قرآن با سنت و نسخ سنت با قرآن جایز است؛ مثلاً گزاردن نماز به سمت بیت المقدس در سنت وجود دارد، ولی ناسخ آن در قرآن است (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۱۶۳).

بر جواز نسخ سنت با قرآن به موارد زیر استدلال شده است:

الف) مسلمانان شانزده ماه رو به بیت المقدس نماز می‌خوانند، سپس با آیه تغییر قبله به جهت کعبه نسخ گردید. پس رو به بیت المقدس نماز خواندن با سنت ثابت است و رو به کعبه

نمازخواندن با این آیه ثابت است: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ: ما گردانیدن رویت را در [جهت] آسمان [چون کسی که به انتظار مطلبی باشد] می‌بینیم؛ پس یقیناً تو را به سوی قبله‌ای که آن را بپسندی برمی‌گردانیم؛ پس رویت را به سوی مسجدالحرام گردان؛ و [شما ای مسلمانان!] هر جا که باشید، روی خود را به سوی آن برگردانید» (بقره، ۱۴۴) و این مثالی برای نسخ سنت متواتر با قرآن کریم است.

ب) پیامبر اکرم ﷺ در صلح حدیبیه با اهل مکه مصالحه کرد بر اینکه اگر مسلمانی پیش آنها بیاید او را به اهل مکه برگرداند و حتی عملاً گروهی از مردان را نیز برگرداند تا زمانی که زنی آمد (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۲۱ق، ۵/۴۴۰). پس این آیه نازل شد: «فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ: پس اگر آنها را مؤمن دانستید، آنها را به سوی کافران باز نگردانید» (ممتحنه، ۱۰). چنان‌که مشاهده می‌شود، حدیث آحاد مذکور با آیه شریفه نسخ شده است.^۶

۲. نسخ قرآن با سنت

غزالی معتقد است که نسخ قرآن با سنت متواتر جایز است، زیرا هر دو از طرف خداوند است پس هیچ مانعی برای آن وجود ندارد (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۶۳). شافعی می‌گوید: «هیچ‌کدام از قرآن و سنت، توانایی نسخ یکدیگر را ندارند، بلکه هر کدام، دو منبع مستقل هستند و تنها احکام خود را می‌توانند نسخ کنند؛ یعنی قرآن، از طریق قرآن و سنت نیز از طریق سنت، قابل نسخ است» (شافعی، ۱۴۳۵ق، ۱۳۲)، ولی جمهور علما، نسخ قرآن با سنت را جایز می‌دانند (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۱۶۳).

بر جواز نسخ قرآن با سنت به امور زیر استناد شده است:

الف) نسخ وصیت برای والدین و نزدیکان در این آیه: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ: بر شما مقرر گردیده است که چون مرگ یکی از شما فرارسد و مالی باقی گذارد، برای پدر و مادر و

۶. اصولیان موارد دیگری برای این گونه نسخ برشمرده‌اند. برای مطالعه بیشتر رک: آمدی، ۱۹۸۶م؛

شوکانی، ۱۴۲۱ق؛ جصاص، ۱۴۱۴ق.

خویشاوندان به نیکی وصیت کند و این بر پرهیزگاران مقرر است» (بقره، ۱۸۰) با حدیث پیامبر ﷺ: «لاوصیه لوارث» (ابوداود سجستانی، ۱۴۳۰ق، ۴/۴۹۲).

ب) آیه شریفه «وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» و از زنان شما آنان که مرتکب فحشا می شوند، از چهار تن از خودتان بر ضد آنها شهادت بخواهید. اگر شهادت دادند زنان را در خانه محبوس دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی پیش پایشان نهد» (نساء، ۱۵) با حدیث نبوی «خذوا عني، خذوا عني فقد جعل الله لهن سبيلاً: البكر بالبكر جلد مائه و نفى سنه، والثيب بالثيب جلد مئه والرجم» (نووی، ۲۰۰۱م، ۱۱/۱۹۱) نسخ شده است.^۷

شافعی و مانعین نسخ قرآن با سنت متواتر به دلایل زیر استناد جسته اند:

(۱) خداوند متعال می فرماید: «ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسَّيْهَا نَأَتْ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: هر آیه ای را که نسخ کنیم یا فروگذاریم، بهتر از آن یا همانندش را در میان آوریم، آیا نمی دانی که خداوند بر هر کاری تواناست» (بقره، ۱۰۶). استدلال آنها به این آیه به جهات زیر است:

الف) خداوند می فرماید: «نَأَتْ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا: بهتر از آن یا همانندش را در میان آوریم» (بقره، ۱۰۶). سنت بهتر از قرآن نیست و مثل قرآن هم نیست.

ب) خداوند در این آیه می فرماید خودش بهتر از آن را می آورد و این دلالت دارد بر اینکه ناسخ، قرآن است و سنت نیست.

ج) «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: آیا نمی دانی که خداوند بر هر کاری تواناست» (بقره، ۱۰۶) دلالت دارد بر اینکه کسی که آن را می آورد باید بر آن قدرت داشته باشد و آن قرآن است و غیر از قرآن چیز دیگری نیست، (شافعی، ۱۴۳۵ق، ۱۳۴).

(۲) خداوند متعال می فرماید: «وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنْتَ بَقْرَانٌ غَيْرٌ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ: و چون آیات روشنگر ما بر آنها خوانده می شود، آنها که دیدار ما را باور ندارند می گویند: قرآنی غیر از این بیاور یا آن را عوض

۷. اصولیان موارد دیگری برای این گونه نسخ برشمرده اند، برای مطالعه بیشتر رک: آمدی، ۱۹۸۶م؛

شوکانی، ۱۴۲۱ق؛ جصاص، ۱۴۱۴ق.

کن، بگو: مرا نمی‌رسد آن را از پیش خود عوض کنم، من جز آنچه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم» (یونس، ۱۵). این آیه دلالت می‌کند بر آنکه قرآن با غیر قرآن نسخ نمی‌شود (شافعی، ۱۴۳۵ق، ۱۳۳).

۳) خداوند متعال می‌فرماید: «وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: وَ هُنَّكَ آيَةُ الْكِتَابِ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا شَاهِدَةً وَإِنَّمَا تَأْتِي بِحَدِيثٍ مِثْلِ الَّذِي كُنَّا عَلَيْهَا شَاهِدَةً وَإِنَّمَا تَأْتِي بِحَدِيثٍ مِثْلِ الَّذِي كُنَّا عَلَيْهَا شَاهِدَةً» (نحل، ۱۰۱). این آیه دلالت دارد بر اینکه آیه جانشین آیه می‌شود و سنت جانشین آیه نمی‌شود (شافعی، ۱۴۳۵ق، ۱۳۴).

۴) آیه شریفه: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ: وَ أَيْنَ قَرَّانَ رَا بِه سَوَى تُو نَا زَلْ كَر دِيم تَا بَرَا ي مَر دَم أَن جَه بَه سَوِيشَان نَا زَلْ شَدَه بِيَان كُنَى» (نحل، ۴۴) مفید این است که وظیفه سنت بیان است و نسخ، غیر از بیان است به دلیل اینکه رفع حکم است پس سنت قرآن را نسخ نمی‌کند.

۳. رأی راجح

به نظر می‌رسد که دیدگاه غزالی مبنی بر اینکه قائل به جواز نسخ قرآن با سنت و سنت با قرآن است، راجح باشد؛ زیرا با توجه به مثالهای مذکور چنین نسخی عملاً اتفاق افتاده و وقوع، بهترین دلیل برای جواز یک امر است.

۴. ثمره خلاف

بر این اختلاف نظر اصولی، اختلاف نظر فقهی مترتب می‌شود، به عنوان مثال بر مبنای فوق، غزالی، وصیت برای والدین و اقربا را بنا بر حدیث نبوی (لا وصیة لوارث) (ابوداود سجستانی، ۱۴۳۰ق، ۴/۴۹۲) باطل می‌داند (غزالی، ۱۴۳۶ق، ۵/۳۸۰)؛ گرچه در آیه ۱۸۰ سوره بقره واجب تلقی شده است، چون از نگاه ایشان آیه مزبور توسط حدیث نبوی، نسخ شده است.

قول صحابی

واژه صحابی در لغت از ریشه ثلاثی «صَحِبَ» است. ابن فارس می‌گوید: «(صحاب) بر نزدیکی چیزی دلالت می‌کند و از نظر مجاز صاحب مال و صاحب علم است» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۳/۳۳۵).

در اصطلاح: قول مختار نزد جمهور اصولیان و فقها این است که صحابی تمام کسانی هستند که پیامبر ﷺ را ملاقات کردند و به او ایمان آوردند و مدتی همراه او بودند که از نظر عرف اطلاق کلمه صحابه بر آنها کفایت می‌کند و سپس در حالی که مؤمن بودند از دنیا رفتند (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۲۰۹). فقها و اصولیان مدت همراه شدن را بر خلاف محدثین شرط می‌دانند. نووی در این باره بیان می‌دارد: «صحابی هر مسلمانی است که رسول خدا ﷺ را ببیند، اگرچه یک لحظه هم باشد، و این از نظر تعریف درست است و نظر ابن حنبل و بخاری در صحیح بخاری و تمام محدثین نیز همین‌گونه است، ولی اکثر اصحاب فقه و اصول می‌گویند: صحابه کسانی هستند که مدت همراه شدن آنها با پیامبر ﷺ طولانی باشد. ابوطیب باقلانی می‌گوید: هیچ اختلافی بین اهل لغت نیست که صحابی مشتق از «صَحِبَ» است و بر کسانی اطلاق می‌شود که همراه شخص دیگری باشد و فرقی ندارد کم باشد یا زیاد. از نظر لغت هم کسی که پیامبر ﷺ را حتی یک لحظه دیده باشد به او صحابی گفته می‌شود» (نووی، ۲۰۰۱م، ۱/۶۸-۶۶).

بعضی از اصولیان شش ماه و بعضی دیگر یک سال و بعضی دیگر شرکت کردن در غزوه را شرط صحابه بودن می‌دانند، ولی سهالوی در فواتح الرحموت این آراء را رد می‌کند و بیان می‌دارد: «براساس این دیدگاهها حسان بن ثابت و جریر بن عبدالله بجلی در حالی که هر دو با اجماع صحابه هستند خارج می‌شوند، چون حسان همراه رسول خدا ﷺ در جنگ شرکت نکرده است و جریر چهل روز قبل از مرگش مسلمان شد (سهالوی، بی تا، ۲/۱۸۵). بعضی در اثبات صحابه بودن، حد بلوغ را شرط گرفته‌اند، ولی شوکانی می‌گوید: «این نظر ضعیف است؛ زیرا بسیاری از صحابه عصر پیامبر ﷺ را درک کرده و از پیامبر ﷺ نیز روایت کرده و بعد از مرگ پیامبر ﷺ به حد بلوغ رسیده‌اند و روایت پیامبر ﷺ نیز شرط نیست؛ زیرا کسانی مانند ابن‌مکتوم نابینا بودند و پیامبر ﷺ را مشاهده نکردند، در حالی که اتفاق بر این است که اینها صحابه هستند» (شوکانی، ۱۴۲۱ق، ۳۴۲).

۱. تحریر محل نزاع در مذهب صحابی

اگر چیزی از فتاوی صحابه یا احکام آنان در حوادث و وقایعی در زمان خودشان به ما رسید و از رأی و اجتهاد آنها سرچشمه گرفته بود، به طوری که نصی از کتاب و سنت درباره آنها نباشد و درباره مقادیر نباشد و اجماع بر آن حاصل نشود، آیا آن فتاوی برای کسانی که پس از آنان می آیند حجت است؟ این بخش محل اختلاف بین اصولیان است.

۲. دیدگاه شافعی و غزالی درباره حجیت قول صحابی و ادله آنها

با توجه به تفصیل مطالب، خلاصه آراء و ادله آنها در این باب ذکر می گردد: شافعی در قول قدیم خویش معتقد است که قول صحابی حجت است (همان، ۹۹۶). مالکیه، اکثر حنابله و بعضی از حنفیه نیز می گویند قول صحابی حجت است (سرخسی، بی تا، ۱۰۵/۲). آنان می گویند اگر در مسئله ای نصی از کتاب یا سنت یا اجماع یافت نشود تبعیت از مذهب صحابی در این مورد واجب است و مجتهد باید از اقوال اصحاب که اختلاف کردند یکی از آنها را برگزیند.

شافعی و طرفداران حجیت قول صحابی برای اثبات قول خویش به دلایل زیر استناد جسته اند:

الف) احتمال صواب در اجتهاد صحابی بیشتر از احتمال خطاست، به دلیل اینکه نزول قرآن را مشاهده کرده اند.

ب) قول صحابی یا از پیامبر خدا ﷺ شنیده شده است که در آن صورت، در ردیف عمل به سنت پیامبر خدا ﷺ قرار می گیرد؛ یا رأی و نظر خود صحابه است که در آن صورت رأی آنان از رأی دیگران قویتر است، به دلیل اینکه آنها شیوه رسول خدا ﷺ در بیان احکام و اوضاع و احوال را که در آن نصوص نازل شده و مواردی را که به اعتبار آنها، احکام تغییر می یابد، مشاهده کرده اند (جوینی، ۱۴۱۸ق، ۱۳۵۸/۲).

۳. دیدگاه غزالی

از نظر غزالی، قول صحابی به طور مطلق حجت نیست (غزالی، ۱۴۳۵ق، ۲۶۷). مذهب جدید شافعی و روایتی از ابن حنبل، آمدی، فخررازی از شافعیه، ابن حاجب از مالکیه، کرخی از حنفیه و نظر مختار امام الحرمین و سبکی این است که قول صحابی حجت نیست (فخررازی، ۱۴۱۸ق، ۱۲۹/۶).

غزالی و طرفداران عدم حجیت قول صحابی برای اثبات قول خویش به دلایل زیر استناد

جسته‌اند:

الف) خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا [با پیروی از قرآن] و از پیامبر [خدا محمد مصطفی با تمسک به سنت او] اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید [مادام که دادگر و حقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند] و اگر در چیزی اختلاف داشتید [و در امری از امور کشمکش پیدا کردید] آن را به خدا [با عرضه به قرآن] و پیغمبر او [با رجوع به سنت نبوی] برگردانید [تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید] اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار [یعنی رجوع به قرآن و سنت] برای شما بهتر و خوش‌فرجام‌تر است» (نساء، ۵۹). خداوند در این آیه می‌فرماید: در صورتی که اختلاف داشتید به خدا و رسول مراجعه کنید و فرموده است به قول صحابه مراجعه کنید، پس این خطاب بیانگر آن است که قول صحابه حجت نیست و هم چنین اجماع براین است که مجتهد صحابی جایز نیست از مجتهد دیگر تبعیت کند (فخررازی، ۱۴۱۸ق، ۱۲۹/۶).

ب) ظواهر ادله بر بطلان تقلید دلالت می‌کند پس شامل صحابی و غیر صحابی نیز می‌شود.
ج) صحابه با وجود منزلت علمی و مقام رفیع آنان، معصوم نیستند و هیچ نص ثابتی بر وجوب تبعیت از آنان در امور اجتهادی یافت نمی‌شود، به دلیل اینکه مذهب صحابه غیر از اجتهاد چیز دیگری نیست، پس جزء و منابع استنباط محسوب نمی‌شود و نظر آنان مانند نظر سایر مجتهدان تاریخ اسلام است (شیرازی، ۱۴۰۳ق، ۳۹۵).

۴. نظر راجح

نظر راجح قول غزالی و کسانی است که قول صحابی را حجت نمی‌دانند؛ زیرا صحابه با وجود منزلت علمی و مقام رفیع آنان معصوم نیستند و هیچ نص ثابتی بر وجوب تبعیت از آنان در امور اجتهادی یافت نمی‌شود، چونکه مذهب صحابه غیر از اجتهاد چیز دیگری

نیست، پس جزو منابع شرعی محسوب نمی‌شود و دیدگاه آنان مانند دیدگاه سایر مجتهدان تاریخ اسلام است.

۵. ثمره خلاف

شافعی که قول صحابی را حجت می‌داند در کتاب «الام» می‌گوید: اگر روز عید با روز جمعه همزمان شدند، کسانی که از دور می‌آیند، می‌توانند نماز جمعه را نخوانند و دلیل شافعی این قول صحابی است: «ما رواه مالک عن ابنشهاب عن ابی عبید مولى ابن ازهر قال: شهدت العید مع عثمان بن عفان، فجاء فصلی ثم انصرف فخطب، و قال: إنه قد اجتمع لكم فی یومکم هذا عیدان، فمن أحب من أهل العالیة أن ینتظر الجمعة فلیتظرها، و من أحب أن یرجع فقد أذنت له» (شافعی، ۱۴۳۳ق، ۶۸/۲)، ولی غزالی که قول صحابی را حجت نمی‌داند، می‌گوید: باید نماز جمعه را هم بخوانند (غزالی، ۱۴۳۶ق، ۴۶۵/۲). هم‌چنین بر اساس قول قدیم شافعی زکات زیتون واجب است، به دلیل قول عمر که بیان می‌دارد: «فی الزیتون العشر». ولی غزالی می‌گوید: زکات زیتون واجب نیست (همان، ۸۷/۳).

نتیجه

غزالی و شافعی در بعضی از مسائل اصول فقه با هم اختلاف دارند که عبارتند از:

۱. حجیت مفهوم مخالف، نسخ قرآن با سنت و سنت با قرآن، حجیت قول صحابی، تکلیف سکران، عموم مشترک، تخصیص عام با قیاس، عموم مقتضی، دلالت امر مجرد از قرائن و دلالت امر معلق به صفت یا شرط یا سبب.
۲. گرچه انتظار آن است که از نظر فقهی نیز میان غزالی و شافعی در همه زمینه‌های فوق‌الذکر اختلاف نظر وجود داشته باشد، اما به خاطر وجود دلایل خاص همانند نصوص ناظر بر مباحث فقهی یا اسباب اقتضائات دیگر فقط در بعضی از مباحث، میان آن دو اختلاف نظر فقهی وجود داشته باشد.
۳. غزالی می‌گوید: مفهوم مخالف حجت نیست، ولی شافعی می‌گوید: مفهوم مخالف حجت است.
۴. غزالی از میان انواع مفهوم مخالف، قائل به مفهوم صفت نیست، ولی شافعی می‌گوید: مفهوم صفت حجت است.

۵. غزالی نسخ قرآن با سنت و نسخ سنت با قرآن را جایز می‌داند، مانند نماز خواندن رو به بیت‌المقدس در سنت وجود دارد، ولی ناسخ آن در قرآن است. ولی شافعی نسخ قرآن با سنت و سنت با قرآن را جایز نمی‌داند و می‌گوید: هیچ کدام از قرآن و سنت یکدیگر را نسخ نمی‌کنند، بلکه هر کدام، دو منبع مستقل هستند و تنها احکام خود را می‌توانند نسخ کنند؛ یعنی قرآن، قرآن را نسخ می‌کند و سنت، سنت را.

۶. غزالی معتقد است قول صحابی حجت نیست، ولی شافعی در قول قدیم می‌گوید: قول صحابی حجت است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آمدی، علی بن ابی‌علی، *الإحكام فى أصول الأحكام*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۸۶م.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، قاهره، مکتبه مصر، ۱۴۲۱ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن فراء، محمد بن حسین، *العدة فى أصول الفقه*، ریاض، بی‌نا، ۱۴۱۴ق.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، قاهره، بی‌نا، بی‌تا.
- ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث، *سنن أبی داود*، دمشق، دارالرسالة العالمیة، ۱۴۳۰ق.
- ازهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- اسنوی، عبدالرحیم بن حسن، *التمهید فى تخریج الفروع على الأصول*، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۷ق.
- انصاری، زکریا بن محمد، *غایة الوصول شرح لب الأصول*، قم، سیدالشهداء، ۱۴۱۳ق.
- ایجی، عبدالرحمن بن احمد، *شرح العضد على مختصر المنتهی الأصولی*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.
- باجی، سلیمان بن خلف، *احکام الفصول فى أحكام الأصول*، بیروت، دارالغرب الإسلامی، ۱۴۰۷ق.
- پاکتیجی، احمد، «اصول فقه»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۹، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹ش.
- جصاص، احمد بن علی، *الفصول فى الأصول*، کویت، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامیة، ۱۴۱۴ق.
- جوینی، عبدالملک بن عبدالله، *البرهان فى أصول الفقه*، قاهره، دارالوفاء، ۱۴۱۸ق.
- حصنی، ابوبکر بن محمد، *کفاية الأخیار فى حل غایة الإختصار*، جده، دارالمنهاج، ۱۴۲۸ق.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۴۹ق.
- زركشى، محمد بن عبدالله، *البحر المحيط فى أصول الفقه*، بی‌جا، دارالکتبی، ۱۴۱۴ق.
- سبکی، علی بن عبدالکافی، سبکی، عبدالوهاب بن علی، *الإبهاج فى شرح المنهاج*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۴ق.
- سرخسی، محمد بن احمد، *أصول السرخسی*، بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا.
- سهالوی، محمد بن محمد، *فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت*، بیروت، دارالعلوم الحدیثه، بی‌تا.
- شافعی، محمد بن ادريس، *الأم*، بیروت، بی‌نا، ۱۴۳۳ق.
- همو، الرسالة، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۳۵ق.

- شوکانی، محمد بن علی، إرشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الأصول، رياض، دارالفضيلة، ١٤٢١ق.
- شیرازی، ابراهيم بن علی، التبصرة في أصول الفقه، دمشق، دارالفکر، ١٤٠٣ق.
- غزالی، محمد بن محمد، إحياء علوم الدين، بيروت، دارالفکر، ١٤٠٩ق.
- همو، المستنصر من علم الأصول، بيروت، دارالکتب العلمية، ١٤٣٥ق.
- همو، الوسيط في المذهب، بيروت، دارالکتب العلمية، ١٤٣٦ق.
- فخررازی، محمد بن عمر، المحصول في علم الأصول، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٨ق.
- نووی، يحيى بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم ابن الحجاج، قاهره، مؤسسة المختار، ٢٠٠١م.
- هيتو، محمدحسن، الوجيز في أصول التشريع الإسلامي، بيروت، مؤسسه الرسالة، ١٤٢١ق.